

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232248

UNIVERSAL
LIBRARY

وَمَا عَلَّمْنَا إِلَّا مَا عَلَّمْنَا إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ السَّمْعَ الْعَلِيمَ

موتون عنایا نام از فرد موجود است و با فضل شاه بیت اشرف الحماقات نیز عظیم تر است
مولود جنتا فضیلت آن عالمی است حافظ محمد کرام صاحب کربا بودیم فضا در بعضی ادوات را در بعضی کتب

عشق

با ستارم ناله اسیم سخن بنده سر اسر ضعیف محمد صادق حسین مخلمون شریف عظمی
در شهر مدرسین مطبوعه ناشی در شهر مجری مطبوعه طبابع خاص عام گردید

افوض امرنا الى الله ان الله بصير بالعباد



باری الهیایا موجود بامن العدم	الحمد لله ذی الالاء والنعیم
والآل والاصحاب الاتباع کلهم	ثم الصلوة علی من کان بنا دیننا

بعد حمد و صلوة بنده شتر مسار نابخورد روزگار کمترین بندگان خدای
 قادر و قوی محمد اکرام بن مولوی قدرت احمد گوپاموی غفر الله
 ذنوبها و ستر عیوبها بخدمت فصیحای بلاغت نشان بنغای فصاحت
 بیان التماس می نماید که این خاکسار را چه لیاقت که خود را در زمرة
 سخنوران محسوب گرداند و به سخنوی مشوب کند و چه طاقت که از

وادی نعت که صعب الطور است عزم گذر نماید و به بحر مناقب که عیسوی
 است اراده شنواری سازد و فاما پارس خاطر بعض اجبا این چند غزلیات
 به ترتیب حروف تہجی نظم بر نیوده به تدوینش پرداخت و بحسن بدیت
 خود هر چه خاطر کسیر قضا کرد از نعت و مناقب نگاشته به هدیه
 عشاق به سوم ساخت تا موجب یادگار در دنیا و سبب نجات
 در عقبی گردد امید از ما هرین این فن آنکه بر کسی استعدا و این خاکسار
 نظر فرموده و عدم ایقت این احقر طمحو خاطر داشته چنانکه نامہوار
 از کز لک قلم ہوار نمایند و حکم آریہ کریمہ و اذ امر و باللفوم و اگر امانان
 بہ بدگونی و طعن زنی نکشایند

بعضو الناظرین بہ الرحب

و عند اللہ معفو خط

و لو خطات فی ہذا الکتاب

لان مرکب باخطا بشر

استعین الله فی کل تحریر و تقریر و هو نعم المولی و نعم النصیر

بسم الله الرحمن الرحیم
اول آیات کتاب کریم

رویف الف

<p>ذات تو بری ز منس و همتا نی دخت و پسر زنت پیدا هستی ز شریک ضد بر ترا کردی هر شوره و هوسیا بر پا ز تو بی ستون فلک تا</p>	<p>ای ایزد کردگار کیت نی زوجه نه والدین داری پاکی ز زوال و عیب نقصان ایجاد نموده و دعایم فرش از تو بر آب خطه خاک</p>
---	--

<p>گوهر ز درون سنگ خار را بنی شرکت دیگری هویدا یک قطره ز لطف تست دریا احباب تراست خلد ما وا وعف تو برون حصرو حصا پس غیرو را بود چه یارا گردند شود نه حمد اشیا</p>	<p>در از شکم صدف براری سازی کاری هر آنچه خواهی آتش شتری به پیش قهرت اعدای ترا حسیم مکن کوتاه بود زبان انسان لا احصی قول مصطفای است گر بگردم تا شمار اشجار</p>
---	---

اولی که کنی سکوت اگر ارم
حق را به شنای کس چه پروا

<p>یارب نامین مه خسار مصطفی بنگر بظرب زابروی خمدار مصطفی</p>	<p>من طالبم بجلوه دیدار مصطفی ای کم نظریه می نگری سو ماه نو</p>
---	--

از انفعال نرگسن بیا مصطفی	هر آهوی حرم سوی صحرانوده ام
انگس کس باریافت بدر بار مصطفی	یا بد به بارگاه خدا دخل بالتبذیر
گردم ز بخت نیک چو دو چار مصطفی	سازم تشار نقد دل خود بسای او
بیش از پیش تنه کار مصطفی	رضوان چرانه خویش میریش کند
اگر احم که هست طلبگار مصطفی	صبح و مسامت روز بان نام او

رویف بای موجد

لطف فرما برین گدایار ب	میکنم از تو التجایار ب
بطغیل شه و رایار ب	همه جرم و گناه من بخشا
بهر صدیق با و فایار ب	لای توحید را رفیق ساز
پی فاروقی ریایار ب	قوم بخش بر عبادت خویش
جاه عثمان خی حیایار ب	دار با عزتم درین عالم

<p>برکت زور مرتضی یارب بصر بطنین مصطفی یارب حرمت سرورنایارب حاجت من مکن و یارب شهیدان کربلایارب شهنشاه اولیایارب درد فکر مراد و یارب</p>	<p>ساز غالب بجز خدا ایم وه مکانه بجنت الادی از لغایت مراد شرف کن بحق حمایه آل و صحب بنی ده بجای تمز آتش و وزخ قبض و حسم نامی بر ایمان از برای مشیوخ دین فرما</p>
<p>به محبان خود بدین اکرام الذنت خویش کن عطا یارب</p>	
<p>به ز سندن پوریا بوتزاب رستم هست از بند نامی بوتزاب</p>	<p>شاهشاهان شیوای بوتزاب در شجاعت همدر و نیست کسر</p>

پیش چون دشمن بحر و کان بچ آب تانا	حامق طمی یک گدای بو تراب
دیگر یراکی میسر نزلش	نزد حق اعلی است جا بو تراب
توتیای دیده اهل نظر	هست خاک پیر پای بو تراب
افضل از رضوان بود در بان	بهر از جنت سکر بو تراب
نیست او را باک از دوزخ نیقین	هر که را باشد ولای بو تراب
افکند دیبای رومی زیر پای	آنکه یا بدیک رد او بو تراب
موج من اگر ام کی شایان او	کرد چون ایزد شنای بو تراب

ردیف بای فارسی

چون نگه می کنم بر اسوی چو	یارنی جز الم بر اسوی چو
یار رسول الله غیر لطف تو نیست	دافع رنج و غم بر اسوی چو
حامی خود دیگر نسی دارم	پیش پس جز تو هم بر اسوی چو

دست من گیر که نهایت ضعیف	میفتم و مبدوم بر اس و چپ
شو نگهبان من کج هست مدام	در کین شکستم بر اس و چپ
کرد خالق ترا کریم و رحیم	کن نگاه گرم بر اس و چپ
جز تو نبود و سینه اکرام	ای شفیع احم بر اس و چپ

ردیف تالی فوقانی

ز شمع روی سلطان رسالت	نور شد شبستان رسالت
ز دو دواز روی عالم ظلمت کفر	رخ آن مهر تابان رسالت
شد آن بسجود یعنی کعبه ساجد	بشکر و دید همان رسالت
پیر جانب بشیر بود با تق	که اکنون تازه شد جان رسالت
شدند از عربش باها گنگ	چونافذ گشت فرمان رسالت
شکست آمد بقر خسر پارسی	مشید شد چو ایوان رسالت

<p>بجوش آمد چو عمان رسالت بخوف رفعت شان رسالت بران لعل بدخشان رسالت که آمد صدر دیوان رسالت</p>	<p>شد آتش خانه ماسر دازم شرم بتان کعبه افتادند و اژدو بگرویدند ز اهل شرق تا غرب بیار ایزم جشن اگر امروز</p>
<p>بکن نقد دل و جانیکه دارمی نثار گوهر کان رسالت</p>	
<p>رسول الله شاه جهان است مکان او یقینا لامکان است رسول ما چه با تمکین است رسول الله چون مهور میان است بود این اختران و ان معیزان است</p>	<p>رسول الله سردار زمانست بود عرش معظم فرش ایش بود فوج ملائک رکابش جو انجم انبیا و مرسلانست بروی خوب او گل نچست</p>

<p>شعاع نور از دندان این است بعضی بی نشانی را نشان است خیال خام او را بیگمان است</p>	<p>به بیگام تکلم کردن او بصورت گرچه پنهان است لیکر کسی گردد عوی لغتش نماید</p>
<p>کند چون حصار و صاوی کرام که در صفش بجد و کوه زبان است</p>	
<p>بیگان سازم شاهنشین است حرمت معز و وقار اهل است بر رضای حق قرار سلطنت کمترین خدمت گذار سلطنت هست بر قرآن مدد سلطنت سینه ام آئینه داران است</p>	<p>گر سرم آید بکار اهل است روشنم از آیه تطهیر شد حق بود رضی از ایشان هر زمان رتبه دار و بدرگاه خدا بر حدیث مصطفی شاهزادگان آرزو دارم که باشد هر نفس</p>

روز و شب طوف مزار اهل بیت	یا الهی کن نصیب اکرام را
---------------------------	--------------------------

روایف نامی مشتمله

الغیثات ای حق سبحان الغیثات	الغیثات ای ب حرم الغیثات
هر دم از اغوای شیطان الغیثات	نیست کردارم بجز فسق و فجور
گشته ام مانند طفلان الغیثات	روز و شب مشغول بازی و لعب
از خرام کج فراوان الغیثات	یکقدم هرگز نرفتم راه راست
الغیثات از یار نادان الغیثات	جمله عمر من بنا دانی گذشت
از چنین زنجیر و زندان الغیثات	پای زنجیرم بزدان هوس

از جنای نفس کافر کیش خود

میکنم اکرام هر آن الغیثات

جان من هر دم فدای نام غوث	اول بود هر لحظه مست جام غوث
---------------------------	-----------------------------

<p>عرش کم رفعت برپین نام غوث چون بیاض صبح روشن شام غوث هست ناز که ترنگل اندام غوث هست برپای محمد گام غوث ساکنان ارض سایر رام غوث</p>	<p>هست کرسی سست تر از پایش لیس او باشد منور همچو روز قامت او رشک طوبای جان هر ولی را یک قدم باشد ضرور جمله اهل آسمان فرمانبرش</p>
<p>هر ولی را گریه حاصل عزتی است بیشتر باشد ولی اگر ایم غوث</p>	
<p>حزبان آن تن گردید است کی پای غوث دیده آنکس که باشد روز و شب غوث لیک هرگز کسی نشد همتا غوث هست پیش عرش قدر که الا غوث</p>	<p>مرجان آن که صدج و مساجوی غوث جانب حق روپری هرگز نیندازد نظر اولیا، الله بعالم گریه سجد بوده اند آسمان اکی بود بار تبه او همسری</p>

مشرق انوار لاہوتی بود سیما ی غوث	مخزن اسرار جبروتی است درج سیما
خلعت محبوبیت یابا بر لای غوث	ہست شایان سر سنج تا ولا بیجان
زاکمہ خوش گشتہ از جرعه صہبای غوث	کی بود اگر اہم را خواہن کاہم گرا

رویف حیرت نازی

شد رتباش از عرش فزون تر شب معراج	بگذشت چو از چرخ پیمبر شب معراج
از ماہ رخس گشت نور شب معراج	از فرش مین تا بسر گنبد خضرا
چون دیدنیای رخ انور شب معراج	پوشید قمر زیر زمین و زنجالت
بر عرش بہ نعلین او در شب معراج	بی کوش سر طویشد حضرت موسی
با فوج ملائکہ شد ہمت شب معراج	جبریل کمر بستہ بہ ہمراہ رکابش
بی پردہ رخ فائق اکبر شب معراج	انجا کہ نہ جا بود و مکان شد درویش
بخشایش عصیان شد یکسر شب معراج	فرمود شفاعت ز خدا از پی است

بگذشت نیکو درین آید و قش
هم سرد شد گرمی بستر شب معراج

یکشده از آن شده میسر اکرام

حاصل شده فضلیکه بستر شب معراج

نیست جز عشق حسیب کرد کام احتیاج	الفت خوبان این عالم نذارم احتیاج
کی با نذار وزیر و شهسوارم احتیاج	چون بود جت وای شن کون کان
پسین باشد از پی دارا القرام احتیاج	گرم او غلی شود و کوی آنجان جهان
چون بجز آبش خفزارم احتیاج	مالک کوثر بود هر گاه محبوب خدا
نیست نزد دیگران و قارم احتیاج	عزت من گر بود پیش جناب مصطفی
نی ز دست غیر انچه و انام احتیاج	حفظی از دست آتش بهر نام نیست
هست از کلزار نیز یکسینم احتیاج	خوش سیب به جنت اکرام نی

روایف حمیم فارسی

غیر ذکر نبی سخن همه هیچ	جز بعشق شه ز من همه هیچ
پیش رویش که هست غیرت ماه	گل و نسیرین یا سمن همه هیچ
در بر قامتش که چون بی است	سر و شمشاد این چنین همه هیچ
گفتن یا پیش بر نهادن فخر	تاج و دیهیم داشتن همه هیچ
گردد دستش شود پلاس نصیب	شال و کتاف گلبدن همه هیچ
پیش خوشبو سنبلیله میویش	عنبر و نافه ختن همه هیچ
بر حدیثش عمل بکن اگر ارام	قول و گفتار ما و من همه هیچ

ردیف حامی جمله

و ذکر پاک نبی صباح و روح	هست جان از سر و دل راح
هر که حُبِ نبی نمیدارد	دوستی زان نسیم نیست مباح
همه عالم شود پراز خوشبو	گردد از سوی مدینه ریا ح

<p>که ملک را شود حریق جناح در دو عالم شود نصیب فلاح آنکه طالب بود بعفو جنح</p>	<p>رفت آنجانی شب معراج گر شود رویت بنی حاصل بر پیمبر درود بفرستد</p>
<p>یا الهی بجا ختم رسل ختم اگر ام کن بخیر و صلاح</p>	
<p>لوح جبریت بود مطلع انوار صبح فخر نماید بروز طالع بیدار صبح کرد عیان بر رخسار تو آثار صبح گشتی تنه ایجاد شایم بودی نثار صبح شد به پیش نمود از فرخ اسفار صبح همچو گل آفتاب است بگلزار صبح</p>	<p>ای گل روی تو هست غیرت شمار صبح کرد چو وقت سحر اختر ذات طلوع بود سینه همچو شام قلب یقین ز کفر گرفتندی سر را خلق تو منظور حق در شب معراج چو قد بر فلک داع و لابی بر ورق سینه ام</p>

بغده اكرام را ذكر صفات	هست چو اوراد شام چو دكل صبح
------------------------	-----------------------------

ردیف خای مجمه

دین او گشته بادیان ناسخ	بصحا یف شد قرآن ناسخ
بطغیل قدمش در عالم	کفر را هست مرا یمان ناسخ
جمله احکام و شریعت ما را	شرع او گشته به برمان ناسخ
خاتم اسم شهنشاه رسل	از پی مهر سلیمان ناسخ
به شفاعت چون بنی و عده نمود	شده امید بحرمان ناسخ
علم شان پاک احمد	بعلامات رسولان ناسخ
لغت بلده پیغمبر ما	بلغات همه بلدان ناسخ
از پی نثر فصیحان عرب	نظم پر معنی فرقان ناسخ
نسخه طب نبی ای اکرام	به کتبخانه یونان ناسخ

که کند با تو گفتگو گستاخ	در جهان نیست مثل او گستاخ
که بشد در جناب تو گستاخ	غیر آنکس کم بود طالب نمار
چون آید کسی در تو گستاخ	بارگاه تو جای آداب است
آید اصلاً نه روبرو گستاخ	آنکه خط غلامیت دارد
مشوای ضال و دبدو گستاخ	در حضور نبی بیازا عوب
بهمچو شیطان مسازو گستاخ	شیره آدمیت است ادب
تو چرا گشته چو گستاخ	ادب او فرشتگان سازند
خسته و خوار کو بگو گستاخ	با ادب را خدا دهد عزت
بالضرورت موبو گستاخ	هر که بد مذمب است ای اکرام

رویف وال مہملہ

زبان کو کہ گویم شای محمدؐ	شاید ایجاد عالم برای محمدؐ
---------------------------	----------------------------

چو پروای لبوسن جنت نماید	شد آزا که حاصل بردای محمد
ندارد سرو کار ز نبرد و عالم	هر آن سر که دارد هوای محمد
نسازم تمنای خوبان دنیا	دل من بود بستلا محمد
سرم گریه و غیر ناشنوخونم	کنم جان خود را فدای محمد
چو چیزم که دعوی عشقش نامم	کجا من بود کوی لای محمد

همین التجا دارم اگر احم از حق
که باد بضییم لفاک محمد

خجالت ده روز روی احمد	رنگ لیل است موی احمد
بهر ترنگل است جسم پاکش	خوشتر ز گلاب بو احمد
باغ ارم و بهشتها را	نسبت نبود بکوی احمد
حسبت آنکه حضور ایزد پاک	گم گشت بختجوی احمد

مقبول خدا بود مجبش	مردود خدا عدوی احمد
اکرام چونخت من شود یار	سازم سفری بسوی احمد
نخوام در نعت چند اشعار	
حاضر شده روبروی احمد	
ضیای روز از روی محمد ^م	ظلام شب زگیسوی محمد ^م
کند جبار و پیش رضوان همزگان	بود رشک جنان کوی محمد ^م
نباشد رتبه طوبای جنت	به پیش قد و بجوی محمد ^م
چه نسبت زان بود ریگان و گلزار	ز مشک اطیب بود بو محمد ^م
خدا فرمود در قرآن امجد	تا و وصف خوشنوی محمد ^م
شود آنکس سزاوار شفاعت	که رفت از صدق دل بو محمد ^م
ز بهر سجده عشاق اکرام	بود محراب ابروی محمد ^م

ردیف ذال معجمه

<p>که غسل هم نه مثل است لذیند بیش از شیر بر زبانست لذیند همچو گلقد بیکر است لذیند بوی او در شام جانست لذیند</p>	<p>قد گفتار او چنانست لذیند آن لعابش کم در وی مرضی است یک بسم ز غنچه لب او عرق او که خوشتر از شکست</p>
<p>روز و شب نام او بنحو ان اگرام زا که در دوشش بجز زانست لذیند</p>	
<p>چه کند پیش او اثر تویند حق ز اسم نبی نظر تویند نه بدرمان اثر نه در تویند هم دو ایم همین دگر تویند</p>	<p>سخنش بر اثر زهر تویند کرده بحریر بردر جنت از برای مریض بحر صیب شربت وصل او مرگانی است</p>

نقش تصویر او بصفحه اول	بهر اکر ام خوب تر توید
------------------------	------------------------

ردیف رامی مهلمه

یار گرد و چو طالع بیدار	بینم آن ماه روی ایکی بار
ماهر و نیکه جمله ماه و شان	رو برویش بوند پنجم وار
نگه لطف او بمهر که فواد	شده منظور حضرت دادار
هر دو عالم بود بقبضه او	همه خلق خدایر مختار
کمترین غلام آن سلطان	پادشاهان دهر اسالار
خاتم جمله انبیا و رسل	هست هم بر گروه شان سزار
بود روح الامین بدین تبت	در حضورش زبان خدمتگار
چه کند خاتم بریده زبان	رقم او صاف آتشه ابرار
منزلش کس ندید در دنیا	دید اکر ام اوست روز شمار

صاحب فقر و شینخت ناظر	سالک راه طریقت ناظر
حاکمی بود بملک عرفان	شاه سلیم حقیقت ناظر
جلوه نور الهی دیدی	داشتی چشم بصیرت ناظر
مایه فقر بهر یک داده است	بود در وقت غنیمت ناظر
اثری بود بحر نش توام	عامل ورود و عزیمت ناظر
قول او وفق کتاب است	ماهر علم شریعت ناظر
بر عبادت الهی میداد	خلق بر این دو نصیحت ناظر
شکر حق در همه حالت میگفت	بود صابر به شیت ناظر
دشمن دین نبی را می کرد	هر شب و روز فاضلیت ناظر
صحبت بد نشین ای اگر ام	بگو کرده است وصیت ناظر

رویف زامی معجمه

تذکره فی سلسله اولی
شیخ حسین الدین احمد صاحب غوی
از مولف در سنه ۱۲۸۵

بار آوردن شهر از اعجاز	نطق کرده است حجر از اعجاز
دعوتش کرد ایشان را از اعجاز	آمد اشجار حضورش ماشی
شده دو نیم قسم از اعجاز	شمس رو گشت با و بعد غروب
کامش کرده تر از اعجاز	از بناش شده چون آب روان
شد جدا بند کمر از اعجاز	گرچه از سر گره وی نکشود
مرده را جان دگر از اعجاز	و بدان رشک سیجا صید
ملک جن و بشر از اعجاز	زیر عکس همه گشتند اکرام
بالیقین شد بر خدا ممتاز	هر که شد پیش مصطفی ممتاز
در رسولان و انبیا ممتاز	کرد ایزد پیمبر ما را
هست در سایر و را ممتاز	باعث ذات پاک ایشان
شد زمین از سپهر ممتاز	خطه خاک گشت چون طنش

صبح گردید از مسامتا ز	عکس نورش چون شد بیاض سحر
قوم او در قبیله با ممتاز	نسب او مستشرقان ناب
به ثنا گفتن شب ممتاز	گشت در مهند آن خود اگر ام

ردیف شای فارسی

زبون تر است جرم گناه گفتن شای	سز و نه پیش رسالت پناه گفتن شای
ترا خراب کند هم تباها گفتن شای	ادب ناما و زبان بند و حضور بی
که در دو کون کند رو سیا گفتن شای	کلام پیده در حق آن صبیب گو
نمود چشم ترا که راه گفتن شای	چو بدعتی شد می از جناب شای خلق
دل تو خشک کند همچو گاه گفتن شای	ز ذکر پاک نبی روح جان شود خرم
شده است منع در آن بار گفتن شای	با مر حق شده و هب صلوة بر سر
که داشتند رو پیش شای گفتن شای	ز قرب بی ادبان دور باش اگر ام

رودیف سین مهمله

<p>دل او نیست بخوبان و عالم مانوس کرد خود را نه بدینا رونه در هم مانوس گشت جز زمان چون لیکت شایمانوس بودی از دل همه خالق اگر مانوس چشم پاکش شدی باخواب یکدم مانوس بیگان هست دل او بچشم مانوس</p>	<p>هر که گردید بدان اسکند نوس فقر را فخر شمرده است حبیب ار مالک هر دو جهان گره خدا کرد او بزبان گره مخلوق سخنهای گفت همه شب بندگی ایزد چون میکرد میکند هر که خلاف شه مختار جهان</p>
<p>جرات شاه رسل هر که ندانست اگر شده با ذکر جو انعم دی رستم مانوس</p>	
<p>بخاطر مرنی سیر جهان کجاست هر نشستم به در شاه دوسر است هر</p>	<p>هر ابدیدن شهر نبی بساست هر مرا کجا طمع تحت تاج و پیهیم هر</p>

ز بهر خادمی او بانگیاست هوس	شهیکه غاشیه بر دریش ملک افروز
بجای سرده کشید بزمیداست	غبار کفش شریفش که تاج عرش بود
نه باد عاست هوایم نه باد او است	برای صحت لعلش خواجه هم
همین صباغ تنها همین است	بنم نجان نه دل موی او اگر ایام
چو عزم بدست او کرده ترا هوس	کرا مجال که لغت بنی کند اگر ام

ردیف شین معجمه

بور و نام او صبح و سنا باش	دلاور و ذکر شاه انبیا باش
بگیش جان تاران پیشو باش	بکن جاز انشا فرق اقدس
بسیر باغ حسن مصطفی باش	اگر داری هوا سیر گلشن
سگ کوی امام دوسر باش	چرا گشتی غلام اهل دنی
بدرگاه نبی درالتجا باش	چو میخوای مراد و جهانی

درونت پاک رو با صفا باش	اگر باشد ترا شوق لغایش
	<p>مشو اگر ام محو ذکر خوبان به نخل نعت محبوب خدا باش</p>
<p>ندارم بر کلام دیگران گوش حبیب نکردی یکرمان گوش نهد بھر شنیدن یکجا گوش کسی اکی میسر شد چنان گوش بسوی آسمان چون دید بان گوش صدای فستخ باب آسمان گوش شوم اگر ام من از جسم جان گوش</p>	<p>بود بر قول آن جان جهان گوش بجز گفتار حق اقوال دیگر اگر تعریف سمع او نامیم شنیدستی کلام دور و نزدیک بوقت انتظار روحی میکرد بگفت آن سرور عالم که کردم چو توصیفش پیش من گویند</p>
<p>ردیف صادقانه</p>	

<p>آری نیست امت او درم اخص الخاص چو او نشد معلوم و حکم اخص الخاص شفیع است لفضل و کرم اخص الخاص حبیب حق بخصو نعم اخص الخاص محمد است بحسن شیم اخص الخاص بشهرتای عرب هم عجم اخص الخاص ولی است مسجد آنم حرم اخص الخاص حرم بیت نبی آن حرم اخص الخاص</p>	<p>در انبیا شد چون سرورم اخص الخاص چه در صنوف ملائک چه در گروه رسول مناسبت چه بود غیر ابرتبه او اگر چه نعمت حق حاصل است کسرا کجا مماثل او انبیا بحسن خصال مدینه که بود مسکن مبارک او اگر چه جمله مساجد معابد حق اند بود جمله حرم ما حرم کعبه بزرگ</p>
---	--

چو کفش خود دهند آتشاه بر سرم اگرام
شوم بخدمت آن در خدم اخص الخاص

از ان بیان حسین اند با عبا مخصوص
ز جمله خلق بود آل مصطفی مخصوص

کسی که بچنین منزلت کجا مخصوص خدا نمود بدین تبه هر دورا مخصوص حسین کرد سر خود بدین فدا مخصوص برای هر دوز منبر بشد جدا مخصوص حسین را در آن دما و تا مخصوص که فیض شان به تو نگر نه باگدا مخصوص	بوند را کب و شش بنی حسین و حسن حسین سران شب با اهل بهشت حسن نمود حمایت بکار ملت دین بنی کرد گوارا بجا شان هرگز اگر چه خاص بود جرات بنی هاشم سما کج بخش شان بقید بود اگر ام
--	---

روایف ضا و معجمه

بود ملوک شاهنشاه ما حوض بوسعت بقیدر باشد کجا حوض نباشد ملک دیگر انبیا حوض چونچ سر د آب آن بی مته حوض	بنی را داد و جنت خدا حوض بود یکا همه راهش در درازی حضور او برای آب آیند سپید از شیر و شیرین تر شهید است
---	--

<p>کلی دارد با نیت و فرض دو چندان شد ازین رو خوشما حوض چو انجم کوز یاد دارد با حوض کندر و مای شازار پرضیا حوض</p>	<p>فزون از مشک او فرست دو لبهایش مریض از زبرد خیام در بود ستاده گردش گنه گاران چو دروغ غسل سازند</p>
<p>نماند تشنگی تا عصر اکرام خوردگر جرعه کس آن با صفا حوض</p>	
<p>شدا و ابش مخلوق خدا فرض شدا ایمان بر رسول مجتبی فرض بود حب امام الابدیا فرض بدانند اتباع پیشوا فرض صلوة و هم سلام با صفا فرض</p>	<p>بهر کس احترام مصطفی فرض بسان اعتقاد و عدت حق طلبگاران فرود سن برین بود هر کس که خواهان سعادت شده است از حکم زود آن بر سر</p>

بود حکمش چون کبریا فرض	بنی هر که که باشد نایب حق
	پنی خوشنودی خلاق اکرام شدا سترضای مجبوشن یا فرض
<p>حرز نامش بی برای هر مرض هست نافع تر و ای هر مرض بس بود پهرشغای هر مرض هر که باشد بستلا هر مرض دافع غمها و را هر مرض</p>	<p>ورد وصف او دعای هر مرض خاک نعلینش اگر گردد نصیب اندکی خوردن لعاب پاک او بهر او بهتر بود شغل در رود روز و شب اکرام توصیف بنی</p>
رویف طای جمله	
<p>داریم زمین سبب با صبح تا لیل انگسکه کرده است بخیر الا نام رابط</p>	<p>ما را که هست بارخ و لغش تا رابط هرگز بد لبران جهان دل نمیدهد</p>

<p>دارم به نعت سر و عالم مدام ربط</p>	<p>باشد مزاجه کار به حاجی طوک</p>
<p>هرگز مرا نماند به خواب طعام ربط</p>	<p>گشته چنان بیا در رسول کریم محم</p>
<p>باشد مرانه با سخن خاص عالم ربط</p>	<p>من شایق کلام نبی مکرسم</p>
<p>ز از و مر است با قد مشن بالدم ربط</p>	<p>چون فرق خود به بندگی او سپهر</p>
<p>اگر ام گرسخت دارین بایت صبح و مسانا بصلاة و سلام ربط</p>	
<p>به رفتارش گوا فراط و تقریط</p>	<p>به گفتارش محج افراط و تقریط</p>
<p>کجا لاحق بد و افراط و تقریط</p>	<p>نه اطول قامت و الا نه اقصر</p>
<p>نباشد هیچ رو افراط و تقریط</p>	<p>بد و رو طول روی انور او</p>
<p>بود خارج از و افراط و تقریط</p>	<p>نه جسم پاک و لاغر نه فربه</p>
<p>بعید از نشان با و افراط و تقریط</p>	<p>نه بالکل راست گوا و نه پیچان</p>

که ره یابد در و افراط و تفریط	نه بود انسان سفید و سرخ لوش
بقدرتار متوافراط و تفریط	غرضش بود باعضای اکرام

ردیف ظای مجرّمه

هم زهر صدمه و بلا محفوظ	نام او دارد از او با محفوظ
گشت از آتش لطفی محفوظ	دست مالید بر تنیکه بنی
عالم از قهر کبریا محفوظ	شد طفیل وجود اشرف او
باشی از نکبت و عنای محفوظ	نقشه غسل او اگر داری
شد زنا پاکی و اذی محفوظ	هر که داخل بدین او گردید
گرد و از شر و فتنه با محفوظ	گر شود ساکن بدین او

دین کس را بقا نماند اکرام

لیک دین وی از فنا محفوظ

هر از نعمت محبوب خدا حفظ	که دل یابد ز ذکر در با حفظ
بود چندان ز ذکر مصطفی حفظ	که فی از گفتگوی ماسوا حفظ
کمان گشتم به عشق ابرو اش	هر از دیده ماه نو کجا حفظ
نیایم لذت از خرمای دیگر	که بخشد ششم نخل او مرا حفظ
چه تفریح است از گلگشت جنت	بسیر کوی اوبی انتها حفظ
اگر دیدار او گردد میسر	شود اگر اهرام را حاصل بسا حفظ

روایف عین جمله

گرد اگر ز ماه رسالت چو چار شمع	پروانه سان شود به بر او نثار شمع
نام خدا چه شعله نوریت بر رخسار	یک شمع همسرش نشود بنزار شمع
بایفیش نمود چو دعوی همی	ز از روکشید بشد بر زار شمع
پروانه سان بسوزم اگر در سر پیش	سوزد و عشق او همه با بزم شمع

	<p>باشد ضیای محرابوت بگور من اگر ام حاجتم نبود بر مزار شمع</p>	
<p>ز جسم عالمی روح جانم بود و دواع حواس و پوشش سر باستانم بود و دواع که از تن بر تاب توان نمود و دواع بماند تا که بسوی جهان نمود و دواع قرار و صبر در آن ممکنان نمود و دواع که غم نخورد و چون زمان نمود و دواع نشاد و فرحت من بین سال نمود و دواع</p>	<p>چو پادشاه رسل زمین جهانم بود و دواع چو مستکافرا قش شدند ارضی بشر چنان نزار شدند اهل بیت او از غم بپرست حالت زهر که در غم سرور چو مومنان بشنیدند حال رحلت شاه ماند جن و بشر و حیوان و سنگ و شجر چو گفت کیفیت رحلت بنی اکرام</p>	
<p>ردیف غین معجمه</p>		
<p>زبان نه لجه از لغت مجتبی فارغ</p>	<p>دل نه لحظه از ذکر مصطفی فارغ</p>	

<p>کنم چه خواهش دیدار دیگران بکنم کجا ناز بجز اب باکنم کم نیم ز دید روضه احمد نم کجا فارغ</p>	<p>کنم چه خواهش دیدار دیگران بکنم کجا ناز بجز اب باکنم کم نیم ز دید روضه احمد نم کجا فارغ</p>
<p>چگونه گوش کنم قول دیگران اگر ام نیم ز سمع حدیث شه و را فارغ</p>	<p>چگونه گوش کنم قول دیگران اگر ام نیم ز سمع حدیث شه و را فارغ</p>
<p>فقیر را بنور و بروی شاه فروغ چگونه در بردر یا بود بچاه فروغ که جنب کوه نباشد گهی بچاه فروغ که پیش دسته گل نیست با گیاه فروغ بیافتند بر دم ازان کلاه فروغ که میدهد شجر خشک را میاه فروغ</p>	<p>به پیش مهر رخ او کجا باه فروغ بعلم او ز سدا علم انبیا دگر بود چه رتبه ابوب پیش او در صبر کجا حضور قدش سرور اسرار فزونی بشد چو کفش بنی تاج فرقیهای زابر رحمت او تازه گشت جانان</p>

بکن اطاعت سرور همیشه ای اکرام
که قلب نشود حاصل از گناه فروغ

رودیف فا .

افضل هر دو اورود شریف
اشرف هر دو اورود شریف

دافع دروفا و امراض است
دور ساز بلا درود شریف

هست مقبول آن دعا که باو
خوانده گردد بسا درود شریف

از پی عقد های لایحس
هست مشککشا درود شریف

می فرستد دوام رب جلیل
برشته انبیا درود شریف

واجب آمد بمؤمنان گفتن
هر صبح و مسافر درود شریف

هست اکرام پر خانه دل

نور ظلمت زدا درود شریف

ای اشرف دو دمان اشرف
از لغت تو عاجز هست وصف

از نور خدا و جو و پاکت	از نور تو گشت روشن اطراف
در قبضه تست بغت قسیم	حکم تو روان ز قاف تا قاف
همپایه و همستر نباشد	در زمره انبیای اسلاف
هر روزه جماعت تلاک	اطراف مزارتست طواف
منظور خدا شود باریب	بر هر کجی کنی نگاه الطاف
اگر ام بمر مر ام دارد	امید ز حضرت تو سعاف

رویف قاف

عاشق زار کبریا صدیقی	جان نثار شده و را صدیقی؛
فضل دار و بسایر اصحاب	شیخ مکمل بعد انبیا صدیقی
همسر او بودند سلطانی	جالس صدر مصطفی صدیقی
والی زهد مالک تقوی	حاکم شرع پرهیا صدیقی

<p>چرفیق است با وفا صدیق همچو اسحق در رضا صدیق همه اوقات و جمله جا صدیق ثانی اشین از هسما صدیق</p>	<p>کرد همراست بنی در غار بود در صبر ثانی ایوب می نمود اتباع پیغمبر وصف او دارد است قرآن</p>
<p>از پس رحلت بنی اکرام اولین گشت پیشوا صدیق</p>	
<p>ناصر شرع محمد فاروق معین خالق امجد فاروق از سما بود مؤید فاروق قصردین کرد مشیر فاروق کاشف قول معقد فاروق</p>	<p>حامی دین محمد فاروق قوت بازوی سلطان رسول آمدی وحی بوفی رایش موجد منبر و محراب نماز بود واقف بر موز قرآن</p>

بود چون سیف مجر فاروق	از پی قتل عدوان خدا
ساختی مجلبت بجد فاروق	باد کردن فرمانی رسول
مورد مدحت احمد فاروق	نیست محتاج تو تصیف کسی
گشت زینت ده مسند فاروق	از پس حضرت صدیق اکرم

رویف کاف تازی

بود از نمودت نمود ملایک	ز بود تو گردد بود ملایک
نم بود اندران هم وجود ملایک	چنان پیشتر بود نور تو شام
بعظیم آن شد سبب ملایک	بیما آدم چون باید نورت
به پستی شدی کی فرود ملایک	نبودی اگر ذات پاکت دنیا
پی نصرت تو جنود ملایک	بید روحین آمد از جانب حق
کجا همسر آن شهود ملایک	چون نوم تو افضل بود از عبادت

بروح تو باد ابره اگر ارم نازل
 درود خدا و درود ملائک

شب روزگردان بر تو افلاک	نمایند خود را فدای تو افلاک
بود اشرف از عرش خاک مزارت	کجا همسر پوریای تو افلاک
ز روزیکه گردید ایجاد عالم	بود سائبان سرتو افلاک
صبح و مسا از زبانها احوال	نمایند مرج و شنای تو افلاک
چو رفتی بعد بجاه و دلیل معراج	بسر بر نهادند پای تو افلاک
به تسلیم تو گشت خم پشت آنها	بهر آن زمین بوس جان تو افلاک
چه باشد اگر ارم جبه تو دارم	که دارند در سر بر تو افلاک

ن زبانی که دانند

رویف کاف فارسی

کردی چو کافران من جنگ	گردید سپاهی فلک و نگ
-----------------------	----------------------

آمد ز شجاعت بد و تنگ	رستم ز بند پشته بهت رو پوش
ترگشت خون با سپه تنگ	چندان کشتی تو کافران را
گشتند ز زندگی خود تنگ	مخروج چنان شدند اعدا
شد پای امید کافران لنگ	کندی چو بساخته کفر
ایذای تو کرد هر که آهنگ	میشک شده وصل جهنم
می کوفته باشی این سنگ	اگر ام سر عدوی شدا

ر د ی ف ل ا م

باشم مرا نه سوی نشا و طریب خیال	دارم بیاد سردین روز و شب خیال
هر دم مراست رویت ماه و عریب خیال	مشتاق دیدن بکنعان نه چشم من
من بسته ام بصورت محبوب خیال	دیوانه در تصور رو بتان نیم
عشاق کی کند برنج و قصب خیال	سر هم اگر رو و نگذارم ولای او

<p>دارد و دم همیشه بلبک عرب خیال اورا کجا بذوق شراب عرب خیال</p>	<p>باشم را دمن کین شوم خاک کوی او هر کسکه مست از می عشق نبی بود</p>
<p>اگر ارم چون کنی بگوشش کلام عشق در بارگاه شاه نزاری او خیال</p>	
<p>در سرم جاگزین هوای رسول کیست مختار کل سوار رسول که کند مر قسم شنای رسول همچو رخسار پرضیای رسول نیست مطلوب من بر آرزوی هر که دار و بدل دلا رسول پیش پیراهن و قبای رسول</p>	<p>چشم من طالب لقب رسول هر دو عالم بود برای رسول نیست یازای خاتم و دوزبان دید عالم نه از گره ایجداد خوب رویان اگر چه بسیار اند بالیقین دوست خدا گردد بحریر بهشت رتبه کجا</p>

لا مکان چون گشت جارسول	علی افلاک زو چه دور بود
بسر هر بشر لوای رسول	سایه افکن بود بگر جی حشر
بکف دست با صفا رسول	کرد تسبیح ریزنای حجر
آب نازل شد از دعارسول	خشک سالی چو شد محیط جهان
سز و چشم من است و پای رسول	یابم از بخت گر حضوری او
بهر از من سنگ سرای رسول	با غلامش چه نسبت است مرا
پدر و مادرم فدای رسول	دل و جانم نشا را و اکرام

ر د ی ف م ی م

افضل الرسل سید آدم	یا امام الورا شفیح امم
گوهر معدن رسالت هم	در کیتای بحسر محبوبی
منظرف ذات خالق اکرم	باعث خلق جمله موجودات

<p>نشود تا ابد برت حرم پیش بودی ز سایر عالم کی شدی فرق در وجود و عدم بندگان تو نیز اهل عجبم عرصه دور و شکسته پای قلم پس چه وصفت کند زبان اصم بر تو و آل و صحب تو پیسم</p>	<p>مثل تو از ازل نشد پیدا گرچه ظاهر شدی با خلیک گر نه ذات تو آمدی بظهور زیر فرمان تست ملک عرب چون کند طی وادی و صفت هست مداح تو چو رب جلیل صلوات و سلام حق با و ا</p>
<p>کمترین بنده تو اکرام است یا حبیبی بحاله احسم</p>	
<p>بود جانم فدای غوث اعظم بسر دارم هوای غوث اعظم</p>	<p>دل من بستلا غوث اعظم بجوران بیستم غایت خواهش</p>

<p>مقصر از شای غوث اعظم بود در زیر پای غوث اعظم شود و ظل لوی غوث اعظم اگر داری و لا غوث اعظم</p>	<p>بود انسان چه عاجز بل ملک هم رقاب اولیا و غوث قطاب ز خورشید قیامت حافظ ظل چه غمناکی ز کردار خود اکر ام</p>
<p>گناهان ترا غفار مطہلق بخشاید برای غوث اعظم</p>	
<p>بود جز زم کلام غوث اعظم کشید آنکس که جام غوث اعظم ز عرش اعلی مقام غوث اعظم بهر ساعت قیام غوث اعظم بود و بهر سلام غوث اعظم</p>	<p>مرا و دوست نام غوث اعظم نگیرد منت کس بهر جامی ملک را کی میسر رتبه او بود در بارگاه کبریائی فلک را پشت خم از روزیشاق</p>

چو محکومش بود انسان عجیبی	که جانتند رام غوث اعظم
چه ترس از صدمه هر اکرام	که گردیدی غلام غوث اعظم

ز ویف نون

بتوصیف بی حقیقت عثمان	حبیب را صدیق است عثمان
باشانش بفرمود پیغمبر حق	که ما را بجنبت رفیق است عثمان
بود کوه علم و جیادات پاکش	بدریای عرفان یقی است عثمان
کلام خدارا نموده است تنظیم	بعلم و ادب بس لئی است عثمان
جهان را سحر بفرمود از خلق	بسایک خوبی و خلق است عثمان
گوارانیدشت رنج عدو هم	چنان مشفق و دل رفیق است عثمان

باوصاف او کی رسد مگر اکرام

رحیم و کریم و شفیق است عثمان ؛

سرور اقیامی محی الدین	سید اولیای محی الدین
جان شیر خدا محی الدین	نور چشم حسن دل زهرا
نایب مصطفی محی الدین	وارث صدر انبیاء و رسل
محرم کبیر محی الدین	سینه اوست محزون ابرار
درد با براد و اعمی الدین	مرهم زخمهای خسته دلان
هست مشکشا محی الدین	جمله خلق خدا را بر آن
کی بود و جدا محی الدین	گر چه خالق نگومیش لیکن
روز حسرت با محی الدین	هر که دارد با عقیده دست
بهر بخشایش تو ای اکرام	
بس بروز جزا محی الدین	
بهر انس و جان محی الدین	مرشد و جهان محی الدین

فخر صد بود و دامن محی الدین	جان نهر او نور چشم حسن
دستگیر زمان محی الدین	مطاهر زمان پیر پرانت
نام او شد از ان محی الدین	کرد احیای رسمین بسین
داشت حکم روان محی الدین	در رواج شریعت عزا
بی شک و بیگان محی الدین	دافع شرک و قاطع بدعت
عارف رازدان محی الدین	رونق زهد و زینت زما و
صاحب عز و شان محی الدین	قطب اقطاب فرد احباب است
چهره رفیع المکان محی الدین	گرون اولیایه قدمش
بود معجز بیان محی الدین	هر که و عطفش شنید گشت مرید
هست امان محی الدین	چسبست اگر ارم خوف و زجزا

اردیف واو

<p>بود جمله مخلوق جهان او بدوش همه بار احسان او نهادند سزا بفرمان او فرون از سلیمان بودشان او بود رب عالم شناخوان او بود ناسخ جمله فرقان او</p>	<p>طبق آسمان زمین جهان او جهان را نموده است راه خدا چو حکم اطاعت بشان تو بزرگیش بود هر دو کون نباشد تو صیف کس حاجت چو بر انبیا گشت نازل کتب</p>
<p>بجاء ارم اگر ارم در روز حشر قدر بر سرم ظل دامان او</p>	
<p>نیست سنب چو بوی او نیکو مشک نبود چو بوی او نیکو نیست خونی ز خوی او نیکو</p>	<p>گل نباشد چو روی او نیکو عود و صندل کجا بر آبر آن چون بود خلق او ز خلق خدا</p>

لیک نبود ز کوی او نیکو	جای راحت بود اگر چه بیشت
پیش من گفتگوی او نیکو	هر زه و انغم کلام دیگر را
هر زمان جستجوی او نیکو	طلب غیر موجب خواریست
سفری هست سوا او نیکو	همه اسفار بد بود اگر ارام

روایف های هوز

سید انس و جان رسول الله	سرور دو جهان رسول الله
فایز لا مکان رسول الله	از طلا یک فروخت رتبه او
جان هر جسم و جان رسول الله	عدم از وی گرفته رنگ وجود
شاه ملک جهان رسول الله	بالیقین جنتی است مخلص او
مالک عزو شان رسول الله	رفت بر آسمان بفرج ملک
فیض بخشش مان رسول الله	آب از رشک خود او دریا

خوف محشر کن تو ای اکرام	
بست جای امان سول الله	

زانکه هستی شفیع اهل گناه حق ترا کرده است شاهنشا کرد خالق ترا عطف آن جا به از پی او شدی تو تادیب اه در بر رحمت بود چون کاه بهر عفو گناه من ای شاه دست او گیر یا رسول الله	عاصیا ز ابجر تو نیست پناه انبیار و بروی تو چو گدا رتبه عرش در بر او پست در ضلالت فتاده بود جان گر چه چون کوه هست عظیم کن شفاعت بارگاه خدا هست اکرام او فاده بوزن
--	--

رویفیای مختانی

قلب تو بود مطرح انظار تجلی	ای سینه تو مخزن اسرار تجلی
----------------------------	----------------------------

<p>رخسار تو باشد گل گلزار تجلی شد قامت تو شجره انوار تجلی از بهر بشارت شه اظهار تجلی می بود عیان شدن جهت آثار تجلی موسی شده پیوش زویدار تجلی</p>	<p>تا بان زمین بود نور الهی از نور خدا گشت چو ایجا و شریف چون عهد قدم تو بدینا شد زود وقتیکه ظهورت شده در عالم دنیا بی پرده باشد چشم تو بیننده رحمن</p>
<p>چون ببلیم اگر احم فدای گل ویش کان هست خجالت ده رخسار تجلی</p>	
<p>توصیف تو رونق ده ایمان تجلی نادم ز کف پای تو لمعان تجلی انگه که شدی مالک یوان تجلی گردید فروز و نرفت ایوان تجلی</p>	<p>ذکر تو بود تازه کن جان تجلی از چهره پر نور تو تشبیه چهره را بر رتبه تو رشک بجز دند ز لولان ز آن روز که بزعرش بن جلی نغوی</p>

<p>چشم تو نبرد داشته احساس تجلی بر طور هم باشد سامان تجلی</p>	<p>دیدار خدا شد بتوبی پرده کس از گرمی عشقت جو پیمان شد دل کس</p>
<p>هرگز نگذارم زره لغتش اگر ام فد جو بدستم سر دامان تجلی</p>	
<p>قصاید و تسلیات و محسوس و رباعیات</p>	
<p>قصید و لغت شریف</p>	
<p>وی روح روان آفرینش تر زین دکان آفرینش قبر تو زیان آفرینش حبت ایمان آفرینش لیل صفنان آفرینش</p>	<p>ای رحمت جان آفرینش از نقد وجودت حاصل الطاف تو سود هر دو عالم بغض تو بود علامت کفر در عشق تو گشته اند همچون</p>

سر دستان آفرینش	بر قامت تو غذا چو قمری
رویت فرقان آفرینش	کیسوی تو هست خط و الیل
خون مرجان آفرینش	شد خشک ز رشک تک لعلت
شمشیر سنان آفرینش	مژگان شریف و ابرو تو
صدا قرآن آفرینش	بر صفحہ چهره تو چشمت
روشن میدان آفرینش	از پر تو مهر جلوه تو
افزون شده شان آفرینش	از وقت ظهور ذات پاکت
نامت عنوان آفرینش	ذات تو اگر چه آخر آمد
تنظیم جہان آفرینش	بر رای تو کرده اند تقویض
قولت بر مان آفرینش	فصل تو بود بختی حجت
کوه عصیان آفرینش	در جنب مراحم تو چون گاه

معدوم میان آفرینش	طل تو نبود زانکه مثلت
جان بخش بیان آفرینش	وصف سخت که بهنگ عیسی است
بحر عمان آفرینش	شده آب ز شرم همت تو
وجه غفران آفرینش	ور روز جز اشاعت تو
کوتاه زبان آفرینش	در مدحت مصطفی است اکرام
کامی منعم خوان آفرینش	بر خیز و طلب در که حق
جاه سلطان آفرینش	نمای دو کون بخش ما را

قصیدہ در منقبت جناب شهنشاه اولیا محرابی سید و حیدر

برجین مکانست غوث اعظم	نور شیدن نشانیست غوث اعظم
بی شک و گمانست غوث اعظم	لخت جگر علی وز هرا
ممتاز رمانست غوث اعظم	محبوب حق و عزیزا حمد

هم سرور جانت غوث اعظم	هم سید آدم و ملا یک
مخدوم چهارست غوث اعظم	مدوح اصاغ سر و اکابر
تاج سرشانت غوث اعظم	برگردن اولیا است پایش
بینای بنانست غوث اعظم	و انانے مقاصد ضمیر
فرد همه دانست غوث اعظم	در علم بودند همیشگی کس
اعجاز بیانست غوث اعظم	آهن دل از کلام او موم
شاه شامان است غوث اعظم	در بان سرزمی اوست سلطان
با هیبت و شانست غوث اعظم	از ان بجزور او خسلاقی
بخشده جانت غوث اعظم	ز اینل کن سایر مرض هم
هر عرفانست غوث اعظم	ز و باغ معارف است شاداب
چون روح و روانست غوث اعظم	چون قالب جسم اولیا یند

<p>چون تیغ و سناغوث اعظم هم خضرا و است غوث اعظم طوبای جانست غوث اعظم ماه تابانست غوث اعظم بالا ترانست غوث اعظم پنهان و عیان است غوث اعظم بحر تو امانست غوث اعظم</p>	<p>از بهر عدوی دین احمد عیسی نفسی کلیم مهدی شمشاد و خجل ز قامت او گل را بر خش و هم چه تشبیه هر وصف که و اصفا ننگارند پیوسته معاون تو اکرام از بهول قیامت پاک است</p>
---	--

سلام در حضور و رعالم صلی الله علیه و آله و سلم

<p>سلام علیک ای که سمت محمد جهانی ز قعر ضلالت بر آمد چه احمر چه اصفر چه ابیض چه اسود</p>	<p>سلام علیک ای سول مجتد سلام علیک ای نور وجود سلام علیک ای تو رنگ بگرفت</p>
--	--

<p> بروز جزا پیش خلاق اجد بفرج ملایک تو گشتی مؤید بشد فرش اہت گرفت آمد چو ذات شرفیت ندیدہ اجود فزون تر ز گردون سقیم شد عذاب شدید چہنم ٹوید بہ کلزار فردوس اعلیٰ محمد صلوة و سلام و تحیات بجد کلمہ گوشن بر آسمانہا رساند ہمین بندہ حق امید دارد </p>	<p> سلام علیک ای شفیع خلاق سلام علیک ای کم در غزوة بدر سلام علیک ای کہ عرش معظم سلام علیک ای کہ چنگلک ہم سلام علیک ای کہ ایوان جہنم سلام علیک ای کہ در شہنائت سلام علیک ای محب صمیمت فرستد بروح شریف تو اگر ام گزافہ قبول تو این بدیہ او بہ لطف تو ای دُر در یای رحمت </p>
--	---

ایضا بجناب می صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

سلام عليك ايکه نوزت مقدم	سلام عليك اي حبيب معظم
بزخم دل خستگانست همدم	سلام عليك ايکه لطف عيتم
کند عالمي را بيک لحظه برهم	سلام عليك اي نگاه عتابت
ز بصر تو فرمود تو قير آدم	سلام عليك ايکه خلاق مطلق
ز باران جو دو تشا و آب خرم	سلام عليك ايکه کلز اردنيا
بود خوا بگاہ تو اعلى و اکرم	سلام عليك ايکه از کعبه پاک
ورم کرده در طاعت ب عالم	سلام عليك ايکه اقدام کت
ز حق باد نازل ب روح تو بدم	هزاران صلوة و هزاران تحيت
علينا بالطاقک العام ارحم	توئی يا حبيب اللہ رحمت پی خلق
پنا بسم بده ای رسول معظم	مرا نیست جز بارگاه تو مجا
بمختر شفيعم بشوای مکرم	ز سر تا پايه تسليم به عصيان

<p>همین از تو میدارم امید محکم حضور شریفیت به تسلیم منضم سرم بگذرد بر تر از عرش عظم</p>	<p>به بخشا گناه مرا جمله از حق بیاورده ام بدیده این چند بیت پذیرا کنی گریه اگر ام عانت</p>
<p>سلام بجناب غوث الاعظم رضی الله عنه</p>	
<p>سلام عليك ای خیر کماهی زود و از رخ خلق زنگ و سیاهی کفیل و نصیری و پشت پناهی سرگردن اولیاشد مباحی سزایست برفق تو تاج شاه گرفته است شهر زنده تا باهی صلوة و سلام حق ای قبله گماهی</p>	<p>سلام عليك ای ولی الهی سلام عليك ای که خورشید فیضیت سلام عليك ای که خلق خد ار سلام عليك ای که از حمل پاست سلام عليك ای ملک ولایت سلام عليك ای که نام شریف روح تو بر جد تو باد بی حد</p>

توئی آن ولئی که در بارگاهت	بیایند مردم پی عذر خواهی
منم نیز حاضر بصد ما بحالت	پی توبه از فعلهای منا ہی
پذیرا بکن توبه من کج یا بم	رمانی زبندگران ملا ہے
سر مو ز فتمم بر او ۱۹۱ م	با ندیم ز بس بستلا نوا ہی
توئی خضر را ہم که از دست رحمت	برار منج من چاه گنا ہے
فقا ده است در ورطه بحر عصیان	نکند ارکشتی من از تبا ہے
بیاؤ بکن توبه بروست آت شاه	که اگر احم تو نیز کم کرده راهی
بشوید عبا رگنه از رخ تو	که دریای فیضش بود بی تلبهی

ایضا جناب می رضی اللہ عنہ

السلام ای غوث اعظم السلام	السلام ای قطب اکرم السلام
السلام ای سرو بجن و ملک	السلام ای فخر آدم السلام

سلام ای شاه عالم السلام	سلام ای حکم کون و مکان
سلام ای دافع غم السلام	سلام ای دار و کفایت او
سلام ای شیخ افخم السلام	سلام ای شیخستان
سلام ای پیر اعظم السلام	سلام ای مرشد عرفان ایشان
صد صلوة رب ارحم السلام	بر تو بر جبت به اگر ارم تمام

ایضا بجناب وی ضمنی تقدیر غنه

سلام ای رهبر بر باد و پیر	سلام ای غوث اعظم و منکیر
سلام ای رحمت جان بقول	سلام ای قوه العین برهول
سلام ای پر تو ماه عرب	سلام ای لغه انوار رب
سلام ای سید بر از جهان	سلام ای سرور هر دو جهان
سلام ای خلق از تو بجات	سلام ای فیض بخش کائنات

<p>السلام ای اتقیا را مقتدا السلام ای نادوی این جهان هم صلوة حق الی یوم القیام جمله مقصودم دمانی از خدا از برای حق طفیلین نجاستن این امیدم از جناب تست نویس</p>	<p>السلام ای اولیا را پیشوا السلام ای بهنمای گمران بر تو بر جد تو بر دم صد سلام التجا دارم ز اکر امت شها شو بجز در دستگیر دیار من در همه شکل به فریادم برس</p>
<p>مخمس بر غزل نعتیه جناب افضل العلماء الامام مولوی لعلی انصاریان علی بن احمدر</p>	
<p>دار و ز تو حرمت در و بام عزت ای ملوی کونین امام عربستان</p>	<p>خاص اند به عز تو عوام عربستان بقول ز بهر تو کلام عربستان</p>
<p>فرمانگهی سوی غلام عربستان</p>	
<p>چهره در افلاک و زمین عرش مظهر</p>	<p>ایجاد نمود از پی تو خالق اکرم</p>

از دید کرامی سبب نور تو آدم	از ذوات تو بطلی شده مرد و عالم
وز نام تو نامی شد نام عزتستان	
سیا بسین تو در خشنید چو اختر	رخسار شریف تو مثال مهر انور
بالا تو یک شجره نورست سر آ	ای منظر انوار منور شد یکسر
از نور وجود تو ظلام عزتستان	
در درگاه والای عیبی عالی	استاده چو خدام ملائک کجالی
باشند که رسته رسن همچو موالی	از از روز که شد مظهر آنسر و عالی
شد پشت فلک خبسم عزتستان	
از باوه گلگون برد اگر ام نه نامی	در هیچ خرابات بنده نه گامی
دارد ز کسی ساقی بی پیر نه کامی	برگز نه کشد منت کس از پی جامی
خوشتر نو که است ز جام عزتستان	

رباعیات

ای آنکه تویی شبنم کون بجان	ذوات تو بود مغز برده چنان
سجود طایب چون آوم را	اکرام تو مقصود خدا بود از ان

ایضا

ای صدر تشین تخت لولاک تویی	زینت ده چتر هفت افلاک تویی
آدم شرفی یافت نورت شاد	عزت بخش شسته خاک تویی

ایضا

بر گاه که کشته تو مدوح خدا	انسان چه ستایش تو سازد ترا
بر چند که نستی تو خالق لیکن	ذات تو از دبود نه و الله جدا

ایضا

محبوب دل رسول عبد القادر	لخت جگر بتول عبد القادر
--------------------------	-------------------------

<p>در درگه حق قبول عهد القادر</p>	<p>جان حسین و نوز چشم حیدر</p>
<p>ایضا</p>	
<p>تاج سید تقی امی الدین است چون پشت و پناه مامی الدین است</p>	<p>شاهنشته اولیا مامی الدین است مارا چه خطر ز بول محشر اکرام</p>
<p>ایضا</p>	
<p>هم روز زبان نام معین الدین است بس بهر آن نام معین الدین است</p>	<p>حز دل و جان نام معین الدین است اکرام ز آنار و دوزخ چرخ</p>
<p>ایضا</p>	
<p>در درگه شیخ سعد دین مایه بار گرد و ترش طوف کند لیس و نیا</p>	<p>آنرا که شود سعادت طالع یار آن درگه والا که سپهر دوار</p>
<p>ایضا</p>	

مصباح یقین نصیر الدین است	مصباح علوم دین نصیر الدین است
مثلش نبود شبی ببلک عرفان	تاج سمرقانی نصیر الدین است
ایضا	
اگر احم چو گشته غلام ناظر	کن نقش بلوچ سینہ نام ناظر
از ساغر دیگران چو ذوق باشد	آنکه که کشیده تو جسم ناظر
ایضا	
حرزست ز بهر جان کلام ناظر	ورد است پی زبان کلام ناظر
اف ز شمر کلام دیگر اگر احم	آیات و حدیث دان کلام ناظر
ایضا	
اگر احم که هست دستگیر ناظر	بر جلد سریرت و عنبرت ناظر
نامم شود پر پریز کن و در بیاش	زان کار که منع کردی سریرت ناظر

<p>چون عرش بچشم جان ناظر</p>	<p>ایضا اگر ارم که هست خاکراه ناظر</p>
<p>آز آنکه رسید در پناه ناظر</p>	<p>از صدره حادثات در آن چه خطر</p>
<p>گم کرده را بود راه نس</p>	<p>ایضا ناظر که بود و سیده ام در دوسرا</p>
<p>ور دیده او نماند قدر دنیا</p>	<p>آرزو که ز فیض محبتش سخن رسید</p>
<p>مردم همه خواهند ز لطف یار</p>	<p>ایضا ای آنکه ترا کشته لقب انصاری</p>
<p>ای مطلع انوار فیوض باری</p>	<p>من نیز ز الطاف تو جویم امداد</p>
<p>منظور حبیب حق و شیخ اسلام</p>	<p>ایضا ای آنکه تویی قبول رب علام</p>
<p>زیبا است ترسیم انصاری نام</p>	<p>از لطف تو یابند چو مردم نصرت</p>
<p>کن در دم حاجی احمد درمان</p>	<p>ایضا ای محرم امر از خدای سبحان</p>
<p>خواهد صله اش ز پیش روی جزا</p>	<p>من هم بدر تو التجای دلورم اگر ارم چو کردید رخ خالصان جدا</p>

هم نقد کاغذش بخشه اورا	بمنی که کند خدا مالش عفو
قطعه تاریخ آتام کتاب از نولف	
کرد دیوان بعدق دل زرقیم	چونکه در لغت و معنی کرام
بیخ خامان بارگاه رحیم	ما تلف غیب گفت از مردن
قطعه تاریخ ختم کتاب برادر صاحب معظم کرم حاجوز محمد داری	
با کوه انداز و آئین بسین طرز عیب	چون معنی و معنی ایان در کرام
با نقش از روی حجت گفت دیوان	فرشته خورشید احمد رانی تاریخ
قطعه تاریخ ختم کتاب برادر صاحب معظم کرم حاجوز محمد داری	
در مدح خواص رب انام	چونکه اگر کرام ز درسم دیوان
با تعنی گفت نظم مال کرام	سال تسلیم بود حجت رضا
الحمد لله والذکر دیوان محبت عمران سیمی بدیع عشاق مولف حافظ محمد کرام صاحب	

بستم بنده بنده محو صاوق سین تکلمن شریف و بنط کشید صاحب الدین صاحب در مطبع با شمی بطبع طیارع طیارع طیارع طیارع
 تاریخ طبع کتاب بمکمل لغت
 در شهر کربلا
 در روز ۱۲

کتبچہ ایچ
 جامعہ کھانپور
 ۱۔ اگر کسی نے اس کتاب کو پڑھا تو اس کا دل بے شک
 ہمارے شہادت خراب ہو جائے گا اور اس کی جگہ پر اس کی جگہ
 ۲۔ اس کتاب کو پڑھ کر اس کا دل بے شک
 اور اس کی جگہ پر اس کی جگہ
 ۳۔ اس کتاب کو پڑھ کر اس کا دل بے شک
 اور اس کی جگہ پر اس کی جگہ
 ۴۔ اس کتاب کو پڑھ کر اس کا دل بے شک
 اور اس کی جگہ پر اس کی جگہ
 ۵۔ اس کتاب کو پڑھ کر اس کا دل بے شک
 اور اس کی جگہ پر اس کی جگہ
 ۶۔ اس کتاب کو پڑھ کر اس کا دل بے شک
 اور اس کی جگہ پر اس کی جگہ
 ۷۔ اس کتاب کو پڑھ کر اس کا دل بے شک
 اور اس کی جگہ پر اس کی جگہ
 ۸۔ اس کتاب کو پڑھ کر اس کا دل بے شک
 اور اس کی جگہ پر اس کی جگہ
 ۹۔ اس کتاب کو پڑھ کر اس کا دل بے شک
 اور اس کی جگہ پر اس کی جگہ
 ۱۰۔ اس کتاب کو پڑھ کر اس کا دل بے شک
 اور اس کی جگہ پر اس کی جگہ

